

« جلسه چهارم: جنگ های صلیبی میان کدام مسلمانان و کدام مسیحیان؟ »

مروری بر جلسات گذشته

گفتیم که امویان پیش از سقوط و پس از اینکه زمینه های سقوطشان فراهم شد، به شبه جزیره ایبری به عنوان جایی برای روز مبادا فکر میکردند. بقایای آنها با انبانی از کینه نسبت به اسلام و مسلمانان و عباسیان و تجربیاتی که در طول این سالها به دست آورده بودند فرار کردند و برخی از آنها نیز در این مسیر کشته شده و از بین رفتند. آنها در شبه جزیره ایبری یک نظام دوقطبی مسلمان-مسیحی ایجاد کردند که نه قطب مسلمان آن مسلمان بود و نه قطب مسیحی آن مسیحی، البته در جامعه هم مسلمان وجود داشت و هم مسیحی. (مثلاً) گوتها مسلمانان خیلی خوبی شدند و مومن بودند. بحث درباره نخبگان حاکم است نه توده مردم. همچنین با جنایتهایی که به نام مسلمانان انجام دادند، کین آفرینی کردند در دل مسیحیان نسبت به مسلمانان.

۱. ماجراجویان عرب در اروپا

حملاتی که از قرطبه به سمت این ایالت های نوظهور مسیحی میشد، موجب ریشه کن شدن این ایالتها که نمیشد هیچ، روز به روز اینها قوی تر نیز میشدند. به شرحی که در کتاب (اسلام و سکولاریسم) آورده ام و در منابع نیز وجود دارد هنگامی که به ایالت های نوظهور مسیحی حمله میکردند، این ایالتها همیشه پیش از حمله خبردار شده بودند و اینها فقط میرفتند کلیساها را تخریب میکردند و از این قبیل کارها انجام میدادند. ولی ماجرا فقط به تأسیس چند ایالت نوظهور نومیسیحی ختم نشد. قضیه گسترده تر از این حرفها است. در دریای مدیترانه، بین یک طرف ایتالیا و یک طرف اسپانیا و فرانسه امروز پیشروی آب در خشکی دو جزیره است که فتح شدند. به وسیله چه کسی؟ در کتابها نوشته میشود ماجراجویان عرب. پس عرب بودن آنها مسلم است. یعنی مسیحی نیستند، مال خود اروپا نیستند. چون حملاتی از طریق قبایل شمالی به اروپا میشد، وایکینگها و نورمنها. اما درباره اینها تصریح شده که ماجراجویان عرب بودند. هیچ یک از منابع تاریخی هم اینها را نسبت به امپراتوری عباسی نداده است، علتش هم این است که امپراتوری عباسی اصلاً آدم این کارها نبودند. گفتم گرفتار تنگ نظری و روزمرگی بودند. اصلاً برخی کارهایشان نامعقول است، کاری به حق و باطل ندارم، اصلاً از نظر سیاست معنا ندارد که متوکل تضاد اصلی خودش را با مزار حضرت امام حسین بگذارد. چون اصلاً اتهام شهادت امام حسین متوجه او نیست. او اگر واقعاً یک سیاستمدار بود باید دنیای خودش را نگاه میکرد تا متوجه شود چه مخاطراتی او و امپراتوری عباسی را تهدید میکند. تنها کسی که به نوعی تلاش کرد خودش را نزدیک کند به فرانسه، هارون الرشید است که میگویند یک ساعتی را برای شارلمانی پادشاه فرانسه فرستاد و گفته میشود که فرانسوی ها هم ریختند و ساعت را تخریب کردند و گفتند جن در آن حلول کرده است. در دوره اول امپراتوری عباسی که دوره استفاده از قدرت نرم بود، مسلمانان از نظر علمی خیلی جلو رفتند و پیشرفت کردند و (فرانسوی ها وقتی ساعت را دیدند) آنرا تخریب کردند (به خیال اینکه) جن در آن رفته است.

بله هارون الرشید یک نگاهی به اروپا کرد ولی در حد فرستادن یک هدیه. آنقدری که ما اطلاع داریم در همین حد است و اینطور نبود که بیاید با شارلمانی یک اتحاد نظامی تشکیل دهد و بخواد بساط امویان را از شبه جزیره ایبری جمع کند. بنابراین هیچ کسی این ماجراجویان عرب را به بنی عباس نسبت نداده است.

اما آیا این ماجراجویان عرب را به امویان نسبت دادند؟ بله! این ماجراجویان عرب از طریق جایی که امروز به آن سوییس گفته میشود، منتشر شدند در طول سلسله جبال آلپ تا اینکه رسیدند به بیزانس و در یک مورد پادشاه روم شرقی ۲۰۰ نفر از اینها را دستگیر کرد و با هدایایی به قرطبه فرستاد و گفت از این حملات دست



مشرق و نوآرنگاه

بردارید و پادشاه اموی هم همانطور که انتظار میرفت منکر شد و گفت اینها به ما ارتباطی ندارند. پس چیزی به نام ماجراجویان عرب وجود دارد که نفوذ کردند در طول سلسله جبال آلپ و قلعه های جنگی ساختند، آثار این قلعه های جنگی موجود است و در کتاب آقای محمد عبدالله عنان این آثار با دقت ذکر شده و نکته جالبی که ایشان ذکر میکند آن است که در این آثار چیزهایی که به دست آمده، قطعات جنگی مثل شمشیر و لوازم جنگی آویزگاه هست و سکه هم به دست آمده اما هیچ اشاره ای نشده که در از این قلعه های جنگی قرآن به دست آمده باشد. ماجراجویان عرب است ها. عرب آغاز هزاره دوم میلادی است ها! چندسده از بعثت پیغمبر گذشته ها! قرآن و مسجد آنجا وجود ندارد اما قلعه جنگی وجود دارد! چه دلیلی دارد که این قلعه های جنگی، مأموران شناسایی، ارتشهای غیررسمی که نیابتی وارد اروپا شدند؟ اشاره شده که اینها از قرطبه سرچشمه گرفتند. این متن تاریخ است نه حرف ما که گفته میشود امپراتور بیزانس با هدایایی این ۲۰۰ نفر را به قرطبه فرستاد و گفت ما میخواهیم با شما دوست باشیم و قصد جنگ نداریم، اینها را جمع کنید و آنها هم منکر شدند. چرا؟ چه کاری میخواهند بکنند؟ چرا این مسئله بعدا روشن شد.

۲. آغاز جنگ های صلیبی همزمان با ضعف امپراتوری عباسی

همه من و شمایی که تاریخ جنگ های صلیبی را میخوانیم باید ببینیم نیروهای صلیبی ها از کجا آمدند؟ اولاً اسم این جنگها چرا به صلیبی نام گرفت و چرا به مسیحیت نسبت داده شد؟ اگر جنگ میان امپراتوری عباسی و بیزانس است باید سربازان از بیزانس بیایند اما چرا از جنوب فرانسه آمدند؟ اگر جنگ مسلمان و مسیحی است، مسیحیان اروپای شرقی باید بسیج شوند اما چرا این اتفاق در اروپای غربی رخ داد؟ به هیچ وجه مهم نیست! اینرا ویلیام شایرر، نویسنده کتاب ظهور و سقوط رایش سوم میگوید: وقتی که ما پیروز شدیم کسی در این باره سوالی نخواهد کرد. و ما سوال نکردیم! کردیم؟ یک کتاب تاریخ نشان دهید که سوال کرده باشد اگر جنگ مسلمان و مسیحی است پس چرا سربازان جنگهای صلیبی از جنوب فرانسه آمدند و از شرق بیزانس نیامدند؟ چرا دقیقاً از جایی آمدند که آنجا برنامه کین آفرینی میان مسلمان و مسیحی بادقت اجرا شد؟ جایی که آرامگاه برای ماریا و فلورا ساخته شد، مناره ساخته شد از سر اسرای مسیحی و بالای آن اذان گفته شد، جایی که کلیساهای آن تخریب شد و به توبره کشیده شد توسط اسرای مسیحی و به قرطبه برده شد. چرا از آنجا؟ چرا با این مقدمه روشن است؛ چون راه فتح مجدد شرق از اروپا میگذشت و از جای دیگر راهی وجود نداشت. نمیشد رفت مغرب را گرفت و شمال آفریقا را فتح کرد زیرا تا بخواهی به مصر برسی نابود شدی! تازه امپراتوری عباسی سر جای خودش هست.

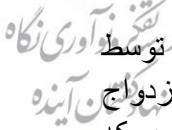
جنگ های صلیبی رخ داد و پیش از آن هم حملات تروریستی تروریستهای نزاری صورت گرفته بود و توضیح دادم که امپراتوری عباسی آماده ساقط شدن بود. تمام دلایلی که باعث پیدایشش شده بود را پشت سر گذاشته بود و زمینه های سقوط خودش را فراهم کرده بود. یک نظام اقطاعی، کاملاً غیرعلمی، مبتنی بر نژادپرستی عربی، اشرافیت قریشی و دیکتاتوری عباسی شده بودند! در خشونت تا انتها، در عشرت طلبی تا انتها، در کوتاه نظری نیز تا انتها.

۳. امویان پادشاهان شبه جزیره ایبری یا خلیفه؟

یک قطعه دیگر از تاریخ را هم خدمتان عرض کنم؛ وقتی که عبدالرحمن الداخل وارد شبه جزیره ایبری شد، نگفت من خلیفه ام، شش ماه به نام خلیفه عباسی احتیاطاً خطبه خواند تا مردم را آرام کند و بگوید ما سر جنگ با خلیفه رسول الله نداریم، اما بعد از شش ماه گفت من پادشاه هستم و خلاص! پس چه زمانی اینها مجدداً خلیفه شدند؟ از زمان عبدالرحمان الناصر. چه اتفاقی افتاد که او بخشنامه کرد از این به بعد من خلیفه رسول الله هستم؟ موقعی که نهضت فاطمی در شمال آفریقا به نتیجه رسید. چرا احساس خطر کرد؟ به خاطر تنگی جبل الطارق. هر اتفاقی که در شمال آفریقا رخ بدهد، خصوصاً آن زمان که فاصله از نظر قدرت نظامی بین ملتها اینقدر زیاد نبود، بلافاصله اثر میگذشت روی سرنوشت شبه جزیره ایبری. میدانید که دوبار هم موحدون و مرابطون حمله کردند و تلاش کردند شبه جزیره ایبری را از کام آن هر ج و مرج برنامه ریزی شده ای که بعد



از جنگ های صلیبی به وجود آمده بود را نجات دهند ولی نتوانستند. این بود که وقتی نهضت فاطمی در شمال آفریقا پا گرفت احساس خطر کرده و بخشنامه کرد حالا که خدا همه شرایط را به نفع ما ایجاد کرده، از این به بعد ما ردای خلافت را روی دوش میندازیم و از این به بعد مرا رسماً خلیفه رسول الله معرفی کنید.



جنگ های صلیبی با خشونت تمام اتفاق افتاد و حالا این شرایط به وجود آمده که امویان توانستند توسط ماجراجویان عرب به نوعی چنگ بر روی کل این منطقه بیندازند. معمولاً هم اینها با زنان محلی آنجا ازدواج میکردند و از بافت فئودالیت آنجا استفاده کردند، زمین و برده فراوان و شوالیه _ شوالیه یعنی یک مابشری که ما در نظام ارباب رعیتی داشتیم _ مایه اش طلا بود اما این طلا از کجا به دست می آمد؟ برخورد اینها در نظام دوقطبی دو حالت بود گاهی کفه به نفع قرطبه بود برای کین آفرینی و گاهی کفه به نفع ایالتهای نوظهور بود برای کسب طلا. می آمدند و از مسلمانان خراج می گرفتند. تا زمانی که رسماً نظام خلیفه اموی آنجا وجود داشت، معمولاً خلیفه غافلگیر میشد و موضعش این بود که ببخشید مردم کاری از دست ما بر نمی آید، زورشان زیاد است و خراج میخواهند، خراج بدهید. اینگونه طلا جمع میشد. من حدس میزنم یکی از راه هایش این بوده است. شاید راه های دیگری هم داشتند.

۴. اروپای بربر فرصتی برای توسعه قدرت امویان در غرب

امویان توانستند در بافت اروپا منتشر شوند. کجاها برای اینها فرصت و کجاها تهدید بود؟ وقتی اسلام وارد شبه جزیره ایبری شد، آنجایی که اروپا نامیده میشود دو بخش دارد یکی اروپای متمدن است یعنی رومنها، ژرمنها، فرانکها، گوتها و یکی اروپای بربر است یعنی قبایل جنگل نشین مثل وایکینگها، اینگلهها، ساکسونها که هنوز به ادیان اولیه _ بت پرستی _ هستند و هنگامی که طارق بن زیاد وارد شبه جزیره ایبری میشود، فرانکها دارند با ساکسونها می جنگند تا آنها را مسیحی کنند. ساکسونها در مشتشان هستند، در قسمت غربی آلمان امروز، بخش شمال شرقی فرانسه امروز و جنوب جزیره انگلیس. اینها ساکسونها هستند دیگر چه برسد به وایکینگها. همین اروپای بربر که برای اروپای متمدن تهدید است، فرصت است برای امپراتوری اموی شبه جزیره ایبری. در تاریخ داریم که امویان با نرمانها مذاکراتی داشتند و با پادشاه دانمارک مذاکراتی داشتند. جالب است که دیپلمات اموی که با پادشاه دانمارک مذاکره میکند، اشعاری هم در تغزل همسر او دارد و هنگام بازگشت به قرطبه، سرراشش به همان ایالتهای نوظهور میروند، مذاکراتی دارد، گزارشاتش را میدهد و به قرطبه بازمیگردد.

۵. کدام جنگ های صلیبی

سوال: اگر این جنگها، جنگهای صلیبی است باید آنجایی که نامش اروپا شده پس از جنگ های صلیبی مسیحی تر از قبل بشود اما چرا سکولارتر از قبل شد؟ یکی از دلایل حقانیت، قدرت است. قدرت من باعث قوت استدلال من میشود در حالی که منطقاً رابطه ای میان موقعیت و قدرت مثلاً اداری من با منطق من وجود ندارد ولی معمولاً اینگونه است که اگر مثلاً آبداجی حرف بزند حرفش شنیده نمیشود اما اگر رئیس حرف بزند همه گوش میدهند. اگر جنگهای صلیبی با شعار مسیحیت به وسیله مسیحیان با رهبری کلیسا صورت گرفته، باید بعد از جنگ های صلیبی شاهد قدرت کلیسا باشیم نه سقوط آن! چرا شاهد قدرت کلیسا نیستیم؟ اما همانطور که هزارسال در تاریخ وجود دارد که به آنها فکر نکردیم، به این سوالها نیز تا امروز فکر نکردیم! همینطور چشم بسته میگوییم جنگ های مسلمان _ مسیحی، جنگ های صلیبی. در حالی که شواهدی وجود دارد که نشان میدهد اصلاً این جنگ، جنگ مسلمان _ مسیحی نبود، جنگی بود که همان قدرت نوظهور با دو چهره مسلمانی که مسلمان نبود و مسیحی ای که مسیحی نبود آنرا آغاز کرد. آنهایی که در شبه جزیره ایبری ظهور کردند، آن انسان جدید و آن مذهب جدیدی که نه اسلامش بود و نه مسیحیتش مسیحی. اینگونه بود که جنگ هایی که صلیبی نیست و به نام صلیبی است در تاریخ رقم خورد.

۶. فردریک دوم پادشاه اروپا

هربرت جرج ولز یک مورخ انگلیسی است که کتابی دارد تحت عنوان (The Outline of History)، «کلیات تاریخ» که در آنجا برای ما صحبت از پادشاهی میکند و اسم او را پادشاه اروپا میگذارد که در انتهای جنگ های صلیبی و ابتدای قرن سیزدهم میلادی است. او فردریک دوم را توصیف میکند. او لا پایتخت فردریک دوم کجاست؟ سیسیل! سیسیل بخشی از ظرف جغرافیایی تمدن اسلامی است. مردم آنجا نیز مسلمان هستند. جوهر سیسیلی، فرمانده ارتش فاطمی است. این برج معروف پیزا، این برج کج در شهر پالمو در سیسیل، کنار یک مجموعه کلیسای ترکیبی از کلیسا و مدرسه ساخته شده. به چه مناسبت؟ به مناسبت پیروزی بر مسلمانان! وقتی که امپراتوری فاطمی و امپراتوری عباسی نباشد و همه اینجاها تصرف شده باشد، دیگر سیسیل که جایی نیست بتواند از خودش دفاع کند.

ایالتهای نوظهور را با مسیحیت نوظهور درست کردند، مسیحیتی که دو خصوصیت دشمنی با اسلام و اتحاد با یهود را یافت و جالب توجه است که قبایل یهود از ابتدا تا انتهای که زمانش مشخص نیست، متحد امویان بوده اند. جنگ خندق را چه کسی راه انداخت؟ قبایل یهود بودند به اضافه قریش، قطفان و بنی نظیر که دخالت داشتند و بنی قریظه خیانت کردند زیرا در حالی که قرارداد هم زیستی با مسلمانان داشتند آنرا نقض کردند. در شام میبینید که باز هم یهودیان و امویان در کنار هم هستند، در مصر میبینید که در کنار هم هستند، در شبه جزیره ایبری میبینید که در کنار هم هستند و بعد در جهان میبینید که در کنار هم هستند.

فردریک دوم که هربرت جرج ولز او را به عنوان پادشاه اروپا معرفی میکند و دوست ندارد یا نمیتواند یا به هر دلیلی اشاره ای به شبه جزیره ایبری نمیکند، کسی است که زبانش هم عربی است و هم لاتین. اینرا هم بگویم که زبان لاتین زبان رسمی دربار بنی امیه در شبه جزیره ایبری است. چرا؟ اینها می آمدند یک عده از پسران و دختران اسلاو را می آوردند به قرطبه _ کلمه slave هم که به معنای برده است از اسلاو گرفته شده، آموزش میدادند و گارد نگهبانی ویژه خودشان را از اینها انتخاب میکردند ولی اینها مسلمان نبودند، زبان عربی هم به آنها یاد نمیدادند، به همین دلیل توده مردم به اینها خراس می گفتند، یعنی کسانی که گنگ هستند و زبان بلد نیستند. زبانشان چه بود؟ لاتین. هربرت جرج ولز میگوید فردریک دوم زبانش عربی و لاتین بود. او همین اندازه میگوید و گاهی اشاره به حواشی لاتینی میکند که من اینگونه میفهمم که نمیتواند بگوید حواشی لاتینی یعنی چه ولی من اینگونه میفهمم که اشاره ای دارد به دربار قرطبه. آنجایی که این دو زبان وجود دارد، زبان رسمی کشور عربی است و زبان دربار لاتین است. پس فردریک دوم زبانش عربی و لاتین است، در دربارش هم فیلسوفان مسیحی هستند و هم فیلسوفان مسلمان که نه مسلمانش مسلمان است و نه مسیحی آن مسیحی واقعی مثل ابن رشد در دربار فردریک دوم که اگر اشتباه نکنم فکر میکنم ابن رشد آنجا هست. تا اینجا به نوعی میفهمیم که او لا فردریک دوم اروپا در مشتش است چون بعد از جنگ های صلیبی پادشاه اروپا شده است و دربارش هم نه رم است، نه برلین و نه پاریس، سیسیل است. زبانش هم عربی و لاتین است. این آقا چه کار کرده است؟ دو کار بزرگ؛ ۱. **ترویج الحاد در اروپا**؛ این حرف من نیست، حرف هربرت جرج ولز است، یعنی تحلیل نیست، تاریخ است. یعنی قبل از ویکنیف و لوتر، من دارم از قرن ۱۳ صحبت میکنم. نقاط ضعف کلیسا را گرفتن و بزرگ کردن آنها و درشت نمایی کردن و حمله کردن به کلیسا یکی از کارهایش بود. کار دومش؛ ۲. علوم مسلمین را به غرب انتقاد داد. گفتم مسلمانان در علوم مختلف پیشرفت کرده بودند، اگر نبود این اتفاقاتی که رخداد و اگر تاریخ در مسیر خودش حرکت میکرد، یعنی اگر انقلاب پیغمبر به پیروزی رسیده بود، حتما این پیشرفتها با ضریب بیشتری صورت میگرفت.

این آقای فردریک دوم علوم مسلمانان را فیلتر میکند و نمیگوید ما ملحد هستیم و فیزیک اسلامی به درد ما نمیخورد، نمی آید ابن هیثم و خوارزمی و ابن سینا را کنار بگذارد، اما محدثین و فیلسوفان ما را کنار میگذارد، فیلتر میکند. تمام آن هویت اسلامی اش را کنار میگذارد و صرف علوم طبیعی را وارد میکند؛ اصالت طبیعت، اصالت لذت، اصالت قدرت. اینها را ترجمه میکند به زبان لاتین و در اروپا منتشر میکند.

پس دو کار میکند؛ ۱. ترویج الحاد، ۲. ترویج علوم مسلمانان. بخشی از این علوم مسلمانان نیز به نام مترجمانشان منتشر شد مثلا قوانین ابن هیثم در نورشناسی به نام دکارت و داوینچی منتشر شد، بخشی از



ریاضیات به نام پاسکال و دیگران منتشر شد، البته کتاب ابن سینا که تا قرن هفدهم تدریس میشد به نام خود ابن سینا تدریس شد.

حالا درباره سرنوشت اروپا صحبت میکنیم که اروپا چه شد. از این به بعد همان بلایی که قرار بود سر مسلمانان بیاید و آمد، قرار است سر مسیحی ها بیاید و می آید؛ ترویج الحاد، ترویج علوم مسلمین و به اشتباه انداختن و استفاده از نقاط ضعف و ایجاد نقاط ضعف در کلیسا و بزرگ کردن این نقاط ضعف.

هیچوقت سوال کردید که چرا کشیشها نباید ازدواج کنند و از چه زمانی این اتفاق افتاد؟ دقیقا پس از جنگ های صلیبی و از قرن سیزدهم! یعنی از درون و بیرون به کلیسا حمله کردند.

